

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق (رضوان الله تعالى عليه) در مقصد دوم در احکام عیوب، هشت مسئله را مطرح کردند که پنج مسئله گذشت. مسئله ششم این است که فرمود: «السادسة: إذا فسخ الزوج بأحد العيوب - فإن كان قبل الدخول فلا مهر - وإن كان بعده فلها المسمى - لأنه ثبت» با همین مقاربت «ثبوتاً مستقراً فلا يسقط بالفسخ - و له الرجوع به على المدلس - و كذا لو فسخت قبل الدخول فلا مهر إلا في العنن - و لو كان بعده كان لها المسمى - و كذا لو كان بالخصاء بعد الدخول - فلها المهر كاملاً إن حصل -». ^۱ عصاره این مسئله ششم متوقف است بر تحلیل مسئله فسخ که «الفسخ ما هو؟» صوری که از این تقسیم به دست آمده همان طوری که دیگران گفتند در مسالك ^۲ شهید هم آمده و بعد به جواهر ^۳ منتقل شد، ۲۴ صورت است.

مطلب اول که کاری به آن اقسام ۲۴ گانه ندارد که اقسام ۲۴ گانه - به خواست خدا - بعد روشن می شود، این است که صحّت کالا یا صحّت «أحد الزوجين» شرط صحّت عقد نیست، عیب کالا یا عیب «أحد الزوجين» مانع صحّت عقد نیست. عقد در معیب، شرعاً صحیح واقع می شود و چون شرعاً صحیح واقع می شود، قیمت معیار نیست، ثن معیار است در بیع، یک؛ «مهر المسمى» معیار است نه «مهر المثل»، دو؛ چرا؟ چون «عقد وقع صحیحاً»

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۵.

۲. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۱۲۹.

۳. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۴۶.

و در زمان خیار، ملکیت مستقر است، انقضای زمان خیار شرط تحقق ملکیت نیست. این دو مطلب که معروف بین فقهاء (رضوان الله علیهم) است، مورد مخالفت مرحوم شیخ طوسی است؛ لذا هم در مسئله اینکه آیا انقضای زمان خیار، سهم تعیین کننده در حصول ملکیت دارد یا نه، یک؛ فسخ باعث بطلان عقد است «من الرأس»، دو؛ در هر دو مسئله مرحوم شیخ مشکل دارد؛^۱ لذا مرحوم شهید در مسالک فرمایش مبسوط را نقل می‌کند و رد می‌کند.^۲ در مسئله «خیار» هم که انقضای زمان خیار اثری ندارد در حصول قتلک، در بحث «بیع» گذشت. آنجا آنچه که به مرحوم شیخ طوسی منسوب است این است که زمان خیار، زمان حصول ملک نیست، اگر زمان خیار منقضی شد ملک می‌آید. ممکن است در غیر مبسوط برگشته باشند. براساس همان مبنای غیر تام، فسخ باعث بطلان عقد است «من الأصل» و چون باعث بطلان عقد است «من الأصل» اگر تصرف شده باشد به آمیزش، باید «مهر المثل» بپردازد نه «مهر المسمی».

فرمایش مرحوم محقق این است که اولاً نه صحت، شرط صحت عقد است یعنی سلامت از عیب شرط نیست و نه معیب بودن مانع صحت عقد است، این یک؛ دوم اینکه خیار از احکام عقد صحیح لازم است، عقد باطل که خیار ندارد. اگر در هر جایی گفتند که در آنجا خیار هست یعنی این عقد، عقد صحیح است، چه اینکه عقد جائز خیار ندارد، چون هر وقت خواستند بهم می‌زنند؛ آن حکمش تزلزل است، خیاربردار نیست که یک حقی جعل بکنند. پس خیار در عقد صحیح لازم است، حالاً یا لزومش حکمی است مانند «نکاح» یا لزومش حقی است مانند «بیع»؛ منتها لزوم حقی و لزوم حکمی در سعه و ضیق اختیارات فرق دارند. «شرط الخیار» از یک سو، «خیار

۱. المبسوط فی فقه الإمامیة، ج ۴، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

۲. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۱۳۰ و ۱۳۱.

تخلف شرط» از سوی دیگر، اینها در لزوم حقی است. در لزوم حکمی این چنین نیست که بتوانند هر وقت هر شرطی را قرار بدهند که اگر تخلف شد عقد نکاح را بهم بزنند.

پس خیار از احکام عقد صحیح لازم است، در غیر صحیح و در غیر لازم خیار نمی شود، این معنای «خیار» است. «فسخ» متفرع بر «خیار» است اگر خیار نباشد فسخ نیست، چون فسخ غیر از طلاق است، فسخ غیر از انفساخ است، فسخ غیر از ردّ عقد فضولی است. این سه مسئله باید کاملاً از هم جدا بشود تا اینکه روشن شود ما در فسخ خیار با انفساخ کار نداریم، با طلاق کار نداریم، با ردّ عقد فضولی کاری نداریم. فرق فسخ با انفساخ در بحث های قبلی گذشت که انفساخ یک امر قهری است؛ یا تکوینی است مانند موت «أحد الزوجین»، یا تشریعی است - معاذ الله - مانند ارتداد «أحدهما»، این عقد بدون هیچ عاملی و بدون هیچ لفظی خودبخود منفسخ می شود.

طلاق یک لفظ خاص می خواهد، حضور عدلین می خواهد، عده در آن معتبر هست، جزء سه طلاقه محسوب می شود که محلّ می طلبد و احکام دیگر؛ اما فسخ هیچ کدام از آن احکام را ندارد. پس جوهر فسخ با جوهر طلاق کاملاً فرق دارد. فسخ از سنخ ردّ عقد فضولی نیست، چون در عقد فضولی اگر «من بیده المَلِک أو المَلِک» که «لَا بَيْعَ إِلَّا فِي مِلْک»^۱ یا «لَا بَيْعَ إِلَّا فِي مِلْک»، انسان یا باید مَلِک باشد که بفروشد، یا مالک باشد بفروشد؛ یا باید مالش باشد، یا ولیّ و وکیل و وصی باشد که مَلِک و سلطنت داشته باشد تا بفروشد، اگر چنانچه سلطه ای بر این عین نداشت «بالوکالة أو الوصایة أو الولاية» و مالک هم نبود، حق فروش ندارد. پس «لَا بَيْعَ إِلَّا فِي مِلْک» یا دقیق تر از آن «لَا بَيْعَ إِلَّا فِي مِلْک»؛ بایع یا باید مالک باشد حداقل، یا اگر مالک نبود مَلِک باشد به این معنای وسیع ترش، سلطه داشته باشد.

۱. الوافی، ج ۱۸، ص ۱۰۶۹.

اگر بدون اذن کسی که «له المَلِک أو المَلِک» این عقد به بیع رفت، این شخص حق اجازه دارد و حق ردّ. در اجازه دو مبناست: یا کشف است یا نقل. در ردّ یک مبناست و آن ابطال عقد است «من الأصل». فسخ نه مانند اجازه است که دو چهره‌ای باشد، نه مانند ردّ است که یک چهره‌ای. در اجازه احتمال اینکه از اول کشف صحت کند هست، احتمال نقل هم هست، در فسخ این چنین نیست، فسخ هیچ کاری به اول ندارد؛ چه اینکه شبیه ردّ هم نیست، چون ردّ اصل معامله را بهم می‌زند، فسخ اصل معامله را بهم نمی‌زند، فسخ اعلام انحلال معامله است «من الحین»، حلّ معامله است «من الحین» نه «من الأصل»؛ لذا تمام هزینه‌هایی که مرد برای زن کرده است چه آمیزش کرده باشد چه نه، آن نفقه، آن کسوه، آن مسکن، همه اینها که داده است برای زن است. این چنین نیست که اگر عقدی را فسخ کرد یعنی از اصل باطل کرد، بلکه از هم‌اکنون منحل کرد، نه عقد را باطل کرده باشد؛ این انحلال عقد است «من حین الفسخ»، حل عقد است «من حین الفسخ».

پس یک فرق جوهری است بین فسخ و انفساخ، یک؛ بین فسخ و طلاق، دو؛ بین فسخ و ردّ عقد فضولی، سه؛ این یک کار جدایی دارد اعمال خیار است، متفرع بر خیار است، اگر خیار نباشد که جا برای فسخ نیست و خیار هم در عقد صحیح لازم است؛ حالا یا لزوم حکمی یا لزوم حقی.

اما آن صور ۲۴ گانه که در مسالک آمده بعد به جواهر منتقل شد، به این صورت است که این فسخ یا قبل از آمیزش است یا بعد از آمیزش، و «علی کلا التقديرین» یا این عیب قبل از عقد است یا بعد از عقد، و اگر «بعد العقد» بود یا قبل از آمیزش است یا بعد از آمیزش، این می‌شود سه صورت؛ عیب «قبل العقد»، عیب «بعد العقد» قبل از آمیزش، عیب «بعد العقد» بعد از آمیزش. آن دو صورت ضربدر این سه صورت می‌شود شش صورت؛ فسخ یا قبل از آمیزش است یا بعد از آمیزش، عیب سه صورت دارد، این دو در سه صورت می‌شود شش صورت.

فاسخ یا زوج است یا زوجه؛ هر کدام از این شش صورت به دو صورت تقسیم می‌شود: یک صورت فسخ را زوج به عهده دارد، یک صورت فسخ را زوجه که می‌شود دوازده صورت. هر کدام از این صور دوازده‌گانه یا با تدلیس همراه است یا با تدلیس همراه نیست که می‌شود ۲۴ صورت. در این صور ۲۴ گانه برخی فقط حکم وضعی است، برخی هم حکم وضعی و هم حکم تکلیفی، چون در تدلیس تنها غرامت نیست، سخن از تعزیر هم هست. این است که مرحوم محقق در المختصر النافع این فرمایش را فرمود^۱ و صاحب ریاض هم شرح کرد که مدلس تعزیر می‌شود، این حکم تکلیفی است که معصیت کرده و حدّ یا تعزیر قضایی را هم به همراه دارد.^۲

حالا در خیاری که شخص فسخ می‌کند، این خیاری دو ضلعی است یا سه ضلعی؛ معمولاً خیاری دو ضلعی است بین قبول و نکول است، یا امضا یا فسخ؛ خیاری مجلس این طور است، خیاری شرط این طور است، خیاری تخلف شرط این طور است. در خیاری عیب سه ضلعی است؛ یعنی این شخصی که معیب به دست او آمده، مخیر است؛ یا ردّ می‌کند، یا امضا می‌کند «بلا أَرش» یا امضا می‌کند «مع الأَرش». «أَرش» هم مستحضرید یک تعبد محض است که شریعت آورده است. أَرش غیر از «ما به التفاوت» است که در بحث‌های قبل هم به آن اشاره شد. در خیاری غبن بخواهد «ما به التفاوت» بگیرد برابر آن قیمت سوقیه است؛ اما در أَرش «ما به التفاوت» قیمت نیست، أَرش یک تعبد خاصی است که شریعت آورده و آن این است که اگر کسی کالای معیب خرید بخواهد امضا کند «مع الأَرش»، این کالا را صحیحاً قیمت می‌کنند، یک؛ معیباً قیمت می‌کنند، دو؛ نسبت این معیب را با آن صحیح می‌سنجند که چه

۱. المختصر النافع في فقه الإمامية، ج ۱، ص ۱۸۷.

۲. ریاض المسائل (ط - الحديث)، ج ۱۱، ص ۴۶۷.

درصدی است چه کسری است، سه؛ این کسر را از ثمن کسر می‌کنند، نه اینکه این کسر را از بایع استرداد کنند، این یک تعبد مخصوصی است. اُرش غیر از آن غرامت‌هایی است که در خیار غبن و مانند آن است.

تمام این صور ۲۴ گانه از همین نصوص باب دو و سه به خوبی استدلال می‌شود. اگر چنانچه فاسخ زوج بود یا زوجه بود، عیب را قبل از آمیزش فسخ کردند، این عقد از همان وقت منحل می‌شود و تمام احکام قبلی سر جایش محفوظ است؛ یعنی کسوه و نفقه و مسکن و اینها را که داده داده، اگر نداده باید بپردازد و مَهري هم در کار نیست، چون عقد فاسخ شده است، چندین روایت عهده‌دار این بخش است. پس فاسخ چه زوج باشد چه زوجه، اگر چنانچه قبل از آمیزش فسخ شد، هیچ سهمی از مَهَر ندارد مگر «فی العنن» که بحث آن قبلاً اجمالاً اشاره شد و در مسئله هشتم تفصیلاً - به خواست خدا - خواهد آمد، این یک نص خاص است. در جریان عَنَن چون نص خاص است ولو قبل از آمیزش باشد، شبیه طلاق است نه طلاق که بخشی از مَهَر باید محفوظ بماند. پس فاسخ چه مرد باشد چه زن، در همه این موارد اگر قبل از آمیزش فسخ شد، مَهَر کلاً اگر هیچ چیزی نداد که نمی‌پردازد، اگر داد هم که از زن می‌گیرد. و اگر بعد از آمیزش بود چه فاسخ مرد و چه فاسخ زن، تمام مَهَر مستقراً ملک زن می‌شود حق استرداد ندارد، آن نفقه و کسوه هم که سر جایش محفوظ بود، از این بعد حق ندارد، تمام مَهَر هم برای اوست در برابر بُضع و آمیزش؛ منتها اگر تدلیس بود دوتا کار هست: یکی اینکه آن پدر یا آن ولی که مدّلس است تعزیر می‌شود که معصیت را مرتکب شد، یکی اینکه غرامت را باید بپردازد. و اگر تدلیسی در کار نبود، بلکه اینها با یکدیگر برخورد کردند و به همسری درآمدند؛ او هم خبر نداشت از عیب درونی‌اش که رتقا هست یا «کذا و کذا»، این هم بی‌خبر بود، تدلیسی در کار نبود و وقتی تدلیسی در کار نبود، نه حکم تکلیفی است به عنوان حرمت تا تعزیر بشود، نه حکم وضعی است به عنوان غرامت؛ اگر چنانچه آمیزش شد که کل مَهَر برای زن است و اگر

آمیزش نشد که هیچ سهمی زن ندارد، منتها چون آن عقد قبلاً صحیح بود آن نفقه و کسوه و اینها را اگر داد که برای اوست و اگر نداد زن می‌تواند مطالبه کند.

پس در بین این صور ۲۴ گانه، آنجا که استثناست مانند عنن، آن نص خاص دارد که قبلاً هم اشاره شد بعداً هم - به خواست خدا - در مسئله هشتم خواهد آمد و در غیر عنن فسخ جوهرش با انفساخ فرق می‌کند، با طلاق فرق می‌کند، با ردّ عقد فضولی فرق می‌کند و با همه اینها یک فرق جوهری دارد و منشأ این فروق هم روایات خاصه است. حالا این روایات را ملاحظه فرمایید ببینید که تمام این احکام یاد شده به صورت روشن از این روایات استفاده می‌شود، لذا در خیلی از این فروع اتفاق نظر هست.

در کتاب شریف وسائل جلد ۲۱ صفحه ۲۱۱، روایت‌هایی که در باب دو هست به طور عبوری بگذرید می‌بینید همه اینها در آن هست که بخشی از اینها البته خوانده شد. روایت اول این باب این است که «عَلَى بَنِ رِثَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع» از امام باقر (سلام الله علیه) «قَالَ: فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ وَلِيِّهَا فَوَجَدَ بِهَا عَيْبًا بَعْدَ مَا دَخَلَ بِهَا»، حضرت فرمود: «إِذَا دَلَّسْتَ الْعَقْلَاءُ وَالْبُرُصَاءُ وَالْمَجْثُوثَةُ وَالْمُفَضَّاءُ وَمَنْ كَانَ بِهَا زَمَانَةٌ ظَاهِرَةً»، این «تُرَدُّ عَلَى أَهْلِهَا مِنْ غَيْرِ طَلَاقٍ»، چون طلاق در کار نیست. «تُرَدُّ» یعنی می‌تواند رد کند؛ اجازه ردّ است، نه حکم به ردّ. «وَيَأْخُذُ الزَّوْجُ الْمَهْرَ مِنْ وَلِيِّهَا الَّذِي كَانَ دَلَّسَهَا»؛ حکم تعزیر در اینجا نیامده، برای اینکه تدلیس جزء محرمات است و وقتی محرم شد حدّی ندارد، تعزیر دارد که مادون حدّ است؛ لذا اگر مرحوم محقق در متن/المختصر النافع سخن از تعزیر به میان آورده براساس قاعده است. «وَيَأْخُذُ الزَّوْجُ الْمَهْرَ مِنْ وَلِيِّهَا الَّذِي كَانَ دَلَّسَهَا فَإِنْ لَمْ يَكُنْ وَلِيُّهَا عَلِمَ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ»، چون تدلیس نیست. آن‌گاه «وَيُرَدُّ إِلَى أَهْلِهَا»؛ خود این زن به

خاندان خودش برمی‌گردد. «وَإِنْ أَصَابَ الزَّوْجُ شَيْئًا مِمَّا أَخَذَتْ مِنْهُ فَهُوَ لَهُ وَإِنْ لَمْ يُصِبْ شَيْئًا فَلَا شَيْءَ لَهُ»^۱

حالا چون تدلیسی در کار نبود، اگر سهمی از مهریه به او رسید که رسید که غرامت بود و اگر نرسید، نرسید، او چیزی بدهکار نیست. این درباره روایت اول.

روایت دوم این است که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) مطالبی را فرمود، بعد فرمود: «وَسَأَلْتُهُ عَنِ الْبُرْصَاءِ»، حضرت فرمود: «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي امْرَأَةٍ زَوَّجَهَا وَلِيِّهَا وَهِيَ بَرُصَاءُ أَنْ لَهَا الْمَهْرُ بِمَا اسْتَحَلَّ» از بُضع او؛ اگر آمیزش شد باید که مهر را بپردازد، ولی «وَ أَنْ الْمَهْرَ عَلَى الَّذِي زَوَّجَهَا»؛ یک بحثی در تتمه این هست که آیا تمام مهر را به عنوان تدلیس، مرد حق دارد از آن ولی بگیرد، یا بهره‌ای که از این زن برد سهمی هم باید برای این بهره قرار بدهد، نه تمام مهر را استرداد کند، بلکه برخی از مهر را استرداد کند به عنوان تدلیس از مدّلس بگیرد، برخی را هم بگذارد برای اینکه بهره‌ای که از این زن برد. «وَ أَنْ الْمَهْرَ عَلَى الَّذِي زَوَّجَهَا وَ إِنَّمَا صَارَ عَلَيْهِ الْمَهْرُ»، چرا آن پدر یا آن ولی باید مهر را به عنوان غرامت بپردازد؟ «لِأَنَّهُ دَلَّسَهَا». «وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَ زَوَّجَهُ إِيَّاهَا رَجُلٌ لَا يَعْرِفُ دَخِيلَةَ امْرِهَا لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ شَيْءٌ»؛ اگر یک ناشناسی یا دیگری که ولی او نبود، به هر حال کسی این زن را به همسری این مرد درآورد و از عیب او بی‌خبر بود و تدلیسی هم در کار نبود و آمیزش شد، تمام مهر را مرد باید به این زن بپردازد، یک؛ حق استرداد چیزی ندارد نه از زن و نه از این شخصی که رابط بود، چون تدلیسی در کار نبود. «وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَ زَوَّجَهُ إِيَّاهَا رَجُلٌ لَا يَعْرِفُ دَخِيلَةَ امْرِهَا لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَ كَانَ الْمَهْرُ يَأْخُذُهُ مِنْهَا»^۲؛ هیچ حقی ندارد که مهر را برگرداند یا از این مرد چیزی بگیرد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۲.

در روایت سوم دارد: - گرچه مرسله است، منتها مفاد این و محتوای این در روایات فراوانی هم آمده است - «عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ بِهَا الْجُنُونُ وَالْبَرَصُ وَ شِبْهُ ذَا فَقَالَ هُوَ ضَامِنٌ لِلْمَهْرِ»؛^۱ این «ضامِنٌ لِلْمَهْرِ» مطلق است مقید است به آمیزش، چون آن روایات فراوان فرق گذاشته بین آمیزش و غیر آمیزش.

روایت چهارم این باب: «فِي رَجُلٍ وَلَّتْهُ امْرَأَةٌ امْرَأَهَا أَوْ ذَاتُ قَرَابَةٍ أَوْ جَارٌ لَهَا لَا يَعْلَمُ دَخِيلَةَ امْرَأَهَا فَوَجَدَهَا قَدْ دَلَّسَتْ عَيْبًا هُوَ بِهَا قَالَ يُؤْخَذُ الْمَهْرُ مِنْهَا وَلَا يَكُونُ عَلَى الَّذِي زَوَّجَهَا شَيْءٌ»^۲؛ تدلیس گاهی به وسیله خود زن است، لذا آنجا که تدلیس کرده برمی گردد. اگر عیب داشت و به کسی هم نگفت، عالماً عامداً با اینکه معیب بود خود را در معرض خطبه و خواستگاری قرار داد، این تدلیس از خود زن هست. آنجا که گفته شد مهر برای اوست، در صورتی بود که تدلیس از او نباشد؛ اما اگر آنجا خود او مدلسه بود، اگر تعزیر است که برای اوست و اگر استرداد مهر است هم که برای اوست؛ به هر حال مدلس باید برگرداند.

روایت پنجم این باب هم حلبی از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود: «إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجَذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْعَقْلِ قُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ قَدْ دَخَلَ بِهَا كَيْفَ يَصْنَعُ بِمَهْرِهَا قَالَ الْمَهْرُ لَهَا بِمَا اسْتَحَلَّ» از بُضعش، ولی «وَيَعْرَمُ وَلِيُّهَا الَّذِي أَنْكَحَهَا مِثْلَ مَا سَاقَ إِلَيْهَا»^۳ آن ولی مدلس یعنی ولی آیی که آن ولی، مدلس است، او غرامت باید بپردازد. در ذیل مسئله غرامت یک فرعی است که آیا همه مهر را به عنوان غرامت از ولی می گیرند؟ پس این استمتاع و بهره ای که این شخص بُرد چه می شود؟ این مدتی که از او استفاده کرد چه می شود؟

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۳.

یا نه، این خیلی روشن نیست مورد اتفاق نیست که جمیع مَهر را مدّلس می‌گیرد، این «فی الجمله» تام است نه «بالجمله»؛ این طور نیست که تمام این مدت حالا یا یک سال کمتر یا بیشتری که بودند و بهره‌ای که بردند رایگان باشد. این را بزرگانی آمدند استثنا کردند که مقداری از این حق مَهر می‌ماند، این را از مدّلس نمی‌گیرند، برای اینکه بهره‌ای که مرد در این مدت برده بهره رایگان می‌شود. فرمود: «الْمَهْرُ لَهَا بِمَا اسْتَحَلَّ» از بُضعش، «وَا يَعْرَمُ وَلِيَّهَا الَّذِي اُنْكَحَهَا مِثْلَ مَا سَاقَ اِلَيْهَا»؛ این را گفتند یا قاعده «لاضرر» است، یا قاعده عدل و انصاف است و یا قواعد دیگر است، این طور نیست که همه مَهر برگردد.

در روایت ششم این باب آمده است که «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَيُؤْتِي بِهَا عَمِيَاءَ أَوْ بَرَصَاءَ أَوْ عَرَجَاءَ قَالَ تُرَدُّ عَلَى وَلِيِّهَا وَيَكُونُ لَهَا الْمَهْرُ عَلَى وَلِيِّهَا»^۱.

روایت هفتم این باب هم «فِي كِتَابِ عَلِيٍّ ع مَنْ زَوَّجَ امْرَأَةً فِيهَا عَيْبٌ دَلَّسَهُ»؛ که آن ولیّ تدلیس کرده است، «وَلَمْ يُبَيِّنْ ذَلِكَ لِزَوْجِهَا»؛ این ولیّ عیب این زن را به شوهر این مرد نگفت، «فَإِنَّهُ يَكُونُ لَهَا الصَّدَاقُ»؛ مهریه برای این زن است «بِمَا اسْتَحَلَّ» از بُضعش، این یک؛ «وَيَكُونُ الَّذِي سَاقَ الرَّجُلُ اِلَيْهَا عَلَى الَّذِي زَوَّجَهَا وَلَمْ يُبَيِّنْ»^۲؛ این شخص مدّلس غرامت را باید پردازد. این گونه از روایات که تصریح به تمام مَهر نکرده است، زمینه است برای گفتگوی فقهای که او «فی الجمله» غرامت را می‌پردازد نه «بالجمله»، بعضی از منافع را باید او ببرد. و اگر قبل از آمیزش بود که روایت هشت هم دارد «يُفَرَّقُ بَيْنَهُمَا وَلَا مَهْرَ لَهَا»^۳.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۳.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۴.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۴.

باب سوم هم مشابه اینها را دارد.^۱ بنابراین در بین این ۲۴ صورتی که شهید فرموده و صاحب جوهر اشاره کرده، یک فرع مجهولی نمی ماند؛ یعنی حکم قبل از آمیزش و بعد از آمیزش روشن است، فاسخ زوج باشد یا زوجه باشد روشن است، تدلیس در کار باشد یا نباشد حکم آن روشن است، عیب «قبل العقد» با عیب «بعد العقد» عند المعروف» فرقی ندارد، گرچه برخی خواستند بگویند عیب «قبل العقد» مانع صحت آن عقد است. اگر این فرمایش مبسوط فرمایش مستقری باشد که در سایر کتاب هایش هم همین فرمایش را بفرماید، یک فرمایش ناقصی است؛ زیرا نه سلامت از عیب شرط صحت عقد است، نه وجود عیب مانع صحت عقد است، عقد صحیح است، چه در عقد نکاح چه در عقد بیع این صحیح است، چه اینکه انقضای زمان خیار هم شرط حصول ملکیت نیست، معروف این است، حالا بعضی از مواردی که مورد نقد است - إن شاء الله - در جلسه بعد.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۴.